تأثیر حضور در قبرستان بر آتئیست

وقتی که مباحثه‌ی کلام و عقاید می‌شد، در کلاس‌های کلام و عقائد، بر مبنای ادله‌ای یک ادعائی مطرح می‌شد، که به این صورت عرض می‌کردم: کسی که خیلی شک دارد، می‌گوید من منصف هستم اما در اعتقادات، مطالب برای من صاف نمی‌شود، باید کار تجربی کند. اگر واقعاً این شخص برای خودش ارزش قائل هست، این کار ساده‌ای است. شاید دو سال بود یا پنج سال بود که می‌گفتم. می‌گفتم این کار را برای این مطلب بکند. هر روز به قبرستان خلوتی برود که هیچ کسی نباشد؛ خودش باشد و آن قبرستان، آنجا به‌صورت تنها بنشیند، از الحاد و تأکید بر الحاد هم شروع کند اما رها نکند. هر روز برود؛ هر روز آرام به این قبرستان برود و بنشیند، تا پنج سال. تسبیح دست بگیرد؛ تسبیح الحاد، نه تسبیح تقدس؛ هر تسبیحی که می‌گیرد، بگوید نه خدایی هست، نه پیامبری هست، نه معادی هست. هیچ چیزی نیست. دوباره شروع کند، تسبیح دوم هم بگوید: نه خدایی هست و نه پیامبری هست و نه هیچی. این کار را بکند، ولی رها نکند. اطمینان دارم که بعد از مدتی، اگر این کار را ادامه داد، خودش از وجود خودش لمس می‌کند که فقط زبانش هست که می‌گوید خداوند نیست، معاد نیست و انبیاء درست نگفته‌اند. یعنی با ادامه‌ی این کار، دلش به جایی می‌رسد که می‌بیند تنها زبان است که دارد می‌خواند. یعنی وجودش، دیگر نمی‌پذیرد که بگوید خداوند نیست. یعنی همان حال کشتی، برایش حاصل می‌شود.

شاگرد: همان روز اول، این یقین می‌آید!

استاد: افراد فرق می‌کنند.

شاگرد ۲: سال‌ها قبل، این را به من فرمودید، یک روز رفتم و واقعاً همینی شد که می‌فرمایید.

استاد: جوانی که یک هفته نماز شب می‌خواند را، در همین جلسه گفتم. مهم افرادی نیستند که زود برسند. در کلاس اعتقادی بود. صحبت سر کسانی بود که چطور مناقشه می‌کنند. واضحترین براهین الهی را زیر متر می‌برند.

شاگرد: در خاطرم هست که می‌فرمودید: فوقش دو سال است. شش ماه هم شدنی است، ولی حداکثر دو سال بود.

استاد: می‌خواهم عرض کنم: کسی که برای خودش ارزش قائل است و ابدیت را بالا می‌بیند، پنج سال چیزی نیست. تازه کتابی فرستاده‌اند به نام رد ادله‌ی خداشناسی. از اول تا آخرش یک چندیاتی دارد. به جای اینکه بگویی الآن من پنجاه سالم هست و اینها را جمع کرده‌ام و نوشته‌ام، پنج سال همین کار را بکن. پنجاه سال داری ادله را در می‌کنی و کتاب کردی و نوشته‌ای! خُب این هم یکی از آنها است. اگر تعصب نیست و عناد نیست، این هم یک کار است. کاری ندارد، انجامش بده.

شاگرد ۲: تناسب این عمل را نفهمیدم.

استاد: تناسب همین است؛ در قبرستان بودن، غفلت را می‌برد. نکته سر همین است. لذا گفتم مبتنی بر همین حرف است. یعنی حالت خلوت و ... مهم است. «وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ»[1]. یک جایی خلوت و تنها می‌رود، دارد می‌بیند که قبلی‌ها چطور رفتند، حتی زبانش می‌گوید خدا نیست، اول هم زبان با قلب همراه است. اما وقتی ضمیر ناخودآگاه او در این فضا، فعال می‌شود، یک چیزهایی را می‌بیند که درست آن غفلت کنار می‌رود، آن چیزهایی که جلوی منظر او، عقل او، شهود او، وجدان و قلب او است، کنار می‌رود. لذا می‌بیند تمام شد. لذا دریا و چهار موجه شدن کشتی، یک مثالی از امام علی‌السلام بود که خیلی فوری بود. برای اینکه در ظرف یک لحظه فعال شود و الا با راه‌های مختلف می‌تواند آن را بیاورد.

شاگرد: اگر معرفت فطری نبود، این استدلال‌های عقلی که می‌کنیم چقدر نتیجه می‌داد؟

استاد: مثل سایر مسائل علمی می‌شد که انسان طبق یک استدلالات کلی به یک نتایج کلی می‌رسید. ولو مصادق آن یکی باشد، اما نتیجه، باز کلی است. می‌گویند برهان مفید نتیجه‌ای است که کلی باشد. در امور شخصیه اقامه برهان نمی‌شود.

---

[1]. الانعام، آیه‌ی ۹۴.

بازبینی #2
ایجاد شده 20 ژوئیه 2024 11:42:22 توسط ... .
به روزرسانی شده 20 ژوئیه 2024 12:30:31 توسط ... .